استاد علامه شهید مرتضی مطهری دارای روح احیاگری و روشن بینی ای بود که از حوزه های مختلف فکری و اجتماعی سرچشمه می گرفت و همین اساس قوی و اصول متقن است که اندیشه ی استاد را به بنیانی مرصوص مُبدّل می سازد؛ به بیان یکی از نویسندگان معاصر: «مطهری، مطهری نشد، مگر وقتی که عرصه ی نگاه خود را گسترده تر کرد و شبکه ی روابط خود را پیچیده تر ساخت و بر دیده ها و شنیده های خود افزود و از یک نوع جهان به جهانی از نوع دیگر پای نهاد. او از حوزه به دانشگاه آمد و با انجمن اسلامی پزشکان و مهندسان آشنا شد و به حسینیه ی ارشاد وارد شد و با دانشجویان حشرونشر پیدا کرد و با فرقه های منحرف و الحادی و التقاطی تقابل و تعارض یافت و با توده ای ها و مجاهدین خلق و گروه فرقان و... درافتاد. این همان چیزی بود که مطهری را به روشنفکر دینی مبدل کرد».

استاد مطهری، مانند دیگر روشنفکران دینی عصر خویش، در پی این بود که با حفظ سنت فکری گذشته و متناسب با مقتضیات زمان و مکان، چهره ای «نو» از دین ارایه نماید و به عبارت دیگر او سعی داشت، دین را در برابر هجوم دست آوردهای دنیای مُدرن توانا و کارآمد نشان دهد. شهید مطهری در دو اثر خود به نام های «احیای تفکر اسلامی» و مبحث احیای فکر دینی در کتاب «ده گفتار» به صورت مستقیم و در بقیه ی آثارش به صورت غیرمستقیم، به شدت تحت تأثیر بحث احیای تفکر دینی اقبال لاهوری قرار گرفته است. در بحث احیای تفکر اسلامی شهید مطهری معتقد است که روح دین در جامعه و صحنه ی عمل مرده است و باید با احیای دین که از شئون انبیای الهی است، به احیای روح دین پرداخت. در این بحث به چگونگی تاثیرپذیری استاد شهید مطهری از اندیشه های اقبال لاهوری خواهیم پرداخت.

احیای روح اجتهاد و نوآوری

اقبال لاهوری اجتهاد را یکی از راه های اصلاح، احیا و بازسازی فکر دینی در جامعه می داند. او در بحث «اصل حرکت در اسلام» در کتاب «احیای فکر دینی در اسلام» که از شاهکارهای علمی و فرهنگی این مرد بزرگ و از خدمات ارزنده ی او به جهان اسلام است، اصل اجتهاد را به عنوان موتور محرکه ی اسلام برمی شمارد و معتقد است که چون بنیان روحانی نمایی هر زندگی، خداوند است، پس وفاداری به خدا ـ عملاً ـ وفاداری به طبیعت مثالی خود آدمی است. اجتماعی که بر چنین تصوری از واقعیت بنا شده باشد، باید بتواند در زندگی خود مقوله های ابدیت و تغییر را با هم سازگار کند و برای تنظیم حیات اجتماعی خود اصولی ابدی در اختیار داشته باشد؛ زیرا آنچه ابدی و دائمی است، در جهانی که دائما در حال تغییر است، جای پای محکمی برای ما می سازد. اما هنگامی که اصول ابدی به این معنی فهمیده شوند که در تعارض با هر تغییر هستند، (یعنی در حقیقت با چیزی در تعارض هستند که قرآن آن را یکی از بزرگترین «آیات» خدا می داند)، آن گاه موجب آن می شوند، چیزی که ذاتا متحرک است از حرکت بازایستد. شکست اروپا در علوم سیاسی و اجتماعی اصل اول و بی حرکتی اسلام در مدت 500 سال اخیر اصل دوم را مجسم می سازد.

اصل حرکت در اسلام

در نظر اقبال، اجتهاد، آرمان بازسازی و نوسازی اساسی در دین و قانون شریعت، در پرتو اندیشه ها و تجربیات جدید است1 و از آن به عنوان آزادی اجتهاد نام می برد. یکی از اولین مباحثی که شهید مطهری آن را تحت تأثیر اقبال لاهوری پذیرفت و به آن شاخ و برگ تازه ای بخشید، بحث احیای روح اجتهاد و نوآوری می باشد. استاد مطهری در جلد اول کتاب «اسلام و مقتضیات زمان» و در ابتدای بحث «اجتهاد و تفقه در دین» بحث خود را با بیان تأکید و اهمیتی که اقبال بر اجتهاد در اسلام می داد، شروع می نماید. در این راستا شهید مطهری بر اساس کلام اقبال، بر این باور که اجتهاد در جهان اسلام روح خود را از دست داده است2، اعتقاد پیدا می کند. وی اجتهاد را یکی از معجزات اسلام می داند3 و رشد اندیشه ی دینی را بر آزادی تفکر استوار می داند؛ زیرا با تغییر و تحول در مسایل در طول زمان، حرکت همراه با اجتهاد در منابع دینی ضروری می باشد و اسلام با اجتهاد و تفقه در دین، در حقیقت نوعی آزادی تفکر را رواج و به آن اهمیت داده است. در راستای این تفکر اقبال و بر مبنای آن شهید مطهری به نسبیت اجتهاد اعتقاد می یابد؛ زیرا در هر دوره ی زمانی، تفکر و بینش خاصی حاکم می گردد و همین امر موجب به وجود آمدن تفاوت در اجتهادهای زمان های مختلف می گردد. بسیاری از اندیشه ها و علوم جدید زمان، نقش مهمی را در اجتهاد ایفا می نمایند و شهید مطهری معتقد است که بینش های جدیدتر، عمیق تر، وسیع تر و واقع بینانه تر از گذشته و هم چنین پیشرفت دانش های حقوقی، روانشناسی و جامعه شناسی در عصر حاضر، امکان تعمّق بیشتری در مسایل فقهی را به وجود می آورد.... مفهوم نسبی اجتهاد، تطوّر و تکامل است که در هر دوره بینش و درک مخصوصی ایجاد می کند. این نسبت از دو چیز نشأت می گیرد: ابتدا قابلیت و استعدادهای پایان ناپذیرِ منابعِ اسلامی برای کشف و تحقیق، و دیگری تکامل طبیعی علوم و افکار بشری.4

اقبال در کتاب «احیای فکر دینی در اسلام» با طرح سؤالی مبنی بر اینکه «آیا فقه اسلامی قابل تحول و تطور است؟» می گوید: «آزادی روح اسلام... با پیدایش زندگی جدید، ناچار کار خود را خواهد کرد و من شک ندارم که پژوهش عمیق تر در ادبیات فقهی عظیم اسلام، قطعا این اعتقاد سطحی نقادان جدید را که فقه اسلامی را ایستا و غیرقابل توسعه می دانند، از میان خواهد برد.5 پس بالندگی، زندگی و حیات اسلام به اجتهاد وابسته است و اگر اجتهاد در دین متوقف شود، نه تنها کوشش پیامبر اسلام(ص) بلکه تلاش پیامبران دیگر نیز بی ثمر می ماند و از همه مهم تر اینکه دین از مسیر تکاملی خود خارج می شود. بر همین اساس، استاد مطهری معتقد است، ما اکنون بیش از هر چیز دیگری به یک رستاخیز دینی و اسلامی، یک احیای تفکر دینی و یک نهضت روشنگری اسلامی6 در همه ی ابعاد تفکر دینی ـ ازجمله اجتهاد ـ نیازمند هستیم.»

رابطه ی اسلام با علوم جدید

اقبال لاهوری در کتاب «احیای فکر دینی در اسلام» یکی دیگر از علل انحطاط و عقب ماندگی مسلمانان را قطع ارتباط با جهان غیراسلام می داند و می گوید: «بنابراین، با بیداری جدید [در] اسلام، لازم است که این امر (پیشرفت های علمی) با روح بیطرفی مورد مطالعه قرار گیرد تا بدانیم که اروپا چه آموخته است، و نتایجی که به آن رسیده، در تجدیدنظر و اگر لازم باشد در نوسازی فکر دینی و خداشناسی در اسلام، چه مددی می تواند به ما برساند.7» به نظر اقبال، از اندیشه ی تحریف یافته ی مسیحی که سعی در تحقیر طبیعت داشت، در دل مسلمین رسوخ کرده بود. اسلام به برخورد دو عامل مادی و معنوی با یکدیگر آگاه است و آن را قبول دارد، به جهان ماده «بلی» می گوید و راه تسلط بر آن را نشان می دهد تا از این طریق مبنایی برای تنظیم زندگی بر پایه ی واقعیت فراهم شود.8 به همین دلیل است که وقتی خود اقبال به غرب می رود، علوم آنان را اخذ و اقتباس می نماید و با روح تشخیص و استقلال فکری خود به گزینش خلاّق و ابداع و ابتکار در جامعه ی اسلامی و در نهایت انتقاد از آن می پردازد. بر اساس همین سیره و روش، استاد مطهری معتقد است که خاتمیت و جامعیت اسلام اقتضا می کند که هر علم مفید و نافعی را که برای جامعه ی اسلامی لازم و ضروری است، «علم دینی» بخوانیم9 و آن را فرابگیریم؛ زیرا اصل لزوم استقلال و عزت جامعه ی اسلامی اقتضا می کند که مسلمانان محتاج دیگر جوامع غیراسلامی نباشند، بلکه در ابتدا از آنان علوم مورد نیاز را اقتباس کرده و سپس خود را به نبوغ و شکوفایی لازم برسانند. شهید مطهری در بحث «احیای تفکر اسلامی» در مورد این دیدگاه اقبال می گوید: «اگر ما تنها جنبه ی فکری و علمی اروپا را در نظر بگیریم، هرچه به آن سو برویم برای ما خطری ندارد؛ چون علم، علم است و علم اروپا دنباله و امتداد علوم اسلامی است و فرهنگ اروپا به معنی علم اروپا دنباله ی فرهنگ اسلامی است.10» زیرا به نظر اقبال، فکر اروپای امروز و پیشرفت های آن در فلسفه و علوم جدید، الهام گرفته از جهان اسلام و دانشمندان اسلامی می باشد. آثاری از حکمای اسلامی در کتابخانه های اروپا وجود دارد که تاکنون منتشر نشده است و نظریه هایی مانند نظریه ی انیشتین در مجالس میان ابوالمعالی (دانشمند اسلامی) و امام غزالی مورد بحث و گفت وگو قرار می گرفت.11 شهید مطهری در کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران»، یکی از علل سرعت پیشرفت مسلمانان در دوره ی میانه را گرفتن علوم، فنون، صنایع و هنرها ـ بدون تعصب ورزی ـ می داند و معتقد است که در این دوره، مسلمین علم را در هر نقطه و در دست هر کس که می یافتند، بهره ای از آن می گرفتند. به نظر استاد مطهری از مزایای تمدن اسلامی در دوران طلایی قرون میانی، نهضت ترجمه ی کتب علمی از زبان هایی؛ مانند یونانی، هندی و فارسی به عربی می باشد؛ با این عمل بهترین معلومات و یافته های علمی دیگر ملل مانند ایرانیان، کلدانیان، نبطی ها، مصریان، هندی ها و یونانیان به جهان اسلام منتقل گردید. به نظر شهید مطهری، مسلمانان هنگام فراگیری علوم از دیگران با تساهل، تسامح و عدم تعصب ورزی برخورد نمودند12، یکی از آثار این کار، نفوذ زبان فارسی در سطح جهان اسلام، به عنوان زبان دوم اسلامی بود که برای مثال زبان فارسی در شبه قاره ی هند هم رواج یافت و چندی بعد شاعر پرآوازه، مصلح و اندیشمند بزرگ اسلامی، علامه اقبال لاهوری شیفته ی این زبان گردید و افکار و اندیشه های جدید خود را در قالب اشعار فارسی به تمام مسلمانان و حتی همه ی جهانیان انتقال داد و موجب گردید زمینه ی احیای مسجد، عظمت، سیادت و... دوباره ی مسلمین فراهم شود.

بازیابی هویت اسلامی و بازگشت به خویشتن

شعار بازگشت به خویشتن اسلامی و هویت اصیل دینی یکی از ایده های متعالی مصلحان و احیاگران اسلامی می باشد. اقبال لاهوری برای دوری کردن از خودبیگانگی و از خودباختگی جامعه ی اسلامی و دوری جستن از مظاهر منفی فرهنگ و تمدن غرب، و بازگشت به اسلام اصیل بر اساس تعقل، راه حل و روش اصلاحی «فلسفه ی خودی» را ارایه می کند. پیام خودی اقبال فقط برای مسلمانان نیست، بلکه برای همه ی ملل محروم و عقب مانده ای است که تحت استعمار و استثمار سیاسی و اقتصادی قدرت های بزرگ غربی می باشند. او در این مورد چنین می سراید:

«پیکر هستی ز آثار خودی است هرچه می بینی ز اسرار خودی است»13

اقبال در رابطه با احیای فکر دینی در اسلام معتقد است: «در حال حاضر، هر ملت مسلمان باید در عمیق ترین خود خویش فرو رود و موقتا تمام توجه را تنها به خودش معطوف دارد.14» فلسفه ی خودی درصدد است تا درس اعتماد، اتکا به نفس، توکل، اطمینان به خود، شناخت حقیقت و روی پای خود ایستادن و مستحکم بودن را به همه ی مسلمانان بیاموزد. اقبال در همه جای منظومه ی «اسرار خودی و رموز بی خودی» سعی در احیای خود و خویشتن جامعه ی اسلامی دارد. اقبال برای محرومان پیام می فرستد که اگر خودی خویش را از دست بدهید، مرده هستید:

هرکه از بند خودی وارست، مُرد هرکه با بیگانگان پیوست، مُرد

آنچه تو با خویش کردی کس نکرد روح پاک مصطفی آمد بدرد

ای ز افسون فرنگی بی خبر فتنه ها در آستین او نِگر

از فریب او اگر خواهی اَمان اُشترانش را ز حُوض خود بِران15

به نظر اقبال انکار این «خودی» بدتر از کفر و یا هم سنخ با آن است؛ چون این خود با محتوای عمیق تربیتی و دینی خود، به حق متصل است:

منکر حق نزد ملا کافر است منکر خود نزد من کافرتر است

اقبال با طرح فلسفه ی خودی، جلوه ی مثبت و شورانگیزی از حکمت و عرفان شرقی را منعکس می دارد. این خودی هسته ی مرکزی شخصیت ما است و کانون ارشاد و گوهری آزاد و فناناپذیر می باشد که به قضاوت، ارزیابی، تبدّل، تحوّل و تکامل ما می پردازد و همواره با بی خودی در حال ستیز و جدال است. شهید مطهری یکی از مزایای اقبال لاهوری را همین فلسفه ی خودی او می داند.

استاد مطهری در تشریح ابعاد این فلسفه چنین می نویسد: «شرق اسلامی هویت واقعی خود را که [همان] هویت اسلامی است از دست داده و باید آن را بازیابد. اقبال معتقد است: همانطور که فرد دچار تزلزل شخصیت یا گم کردن شخصیت می شود و در نتیجه ی آن از خود فاصله می گیرد و با خود بیگانه می شود، غیر خود را به جای خود می گیرد... و در زمین دیگران خانه می سازد و به جای آنکه کار خود کند، کار بیگانه می کند، جامعه نیز چنین است.... اقبال معتقد است: در حال حاضر جامعه ی اسلامی در برخورد با تمدن و فرهنگ غرب، دچار بیماری تزلزل شخصیت و از دست دادن هویت شده است. خودِ این جامعه، خویشتن اصیل این جامعه و رکن رکین شخصیت این روح جمعی، اسلام و فرهنگ اسلامی است. نخستین کاری که مصلحان لازم است آن را انجام دهند، بازگرداندن ایمان و اعتقاد این جامعه به «خودِ» واقعی او؛ یعنی فرهنگ و معنویت اسلامی است؛ این همان فلسفه ی خودی16 است.» شهید مطهری برای اینکه، اسلام و فرهنگ آن به عنوان خود و خویشتن اصیل جامعه ی اسلامی دچار رکود و انحطاط نشوند، معتقد است که دین زنده است و هرگز نمی میرد؛ یعنی حقیقت دین مردنی نیست و حقایق دین و اصول کلی ای که دین ذکر کرده است هرگز نمی میرد. آن چه که می میرد این است که فکر مردم درباره ی دین فکر مرده ای است. به همین علت اسلام زنده است، ولی فکر مسلمانان مرده است.17

شهید مطهری، اقبال را در میان شاعران تنها کسی می داند که بخشی از اشعار و افکارش را به فلسفه ی خودی؛ یعنی بازگشت به خود، دریافت خود و پیدا کردن خود اختصاص داده و به آن توجه نموده است18 خود او نیز چه در بحث های اخلاقی مانند: «فلسفه ی اخلاق»، «تعلیم و تربیت در اسلام» و... و چه در بحث های اعتقادی و اجتماعی مانند: «خدمات متقابل اسلام و ایران»، «اسلام و مقتضیات زمان» و... به دنبال یادآوری فرهنگ اسلامی به جامعه ی اسلامی می باشد تا شاید هویت و خویشتن خویش را دوباره بازیابند.

جمع بین روح تعهد اجتماعی ـ سیاسی و احساس عرفانی

علامه اقبال لاهوری در کتاب «احیای فکر دینی در اسلام» در ابتدای بحث «روح فرهنگ و تمدن اسلامی» می نویسد: «حضرت محمد(ص) به آسمان و به معراج رفت و بازگشت. یکی از شیوخ بزرگ طریقت، عبدالقدوس گنگهی را کلامی است بدین مضمون: «سوگند به خدا که اگر من به آن نقطه رسیده بودم، هرگز به زمین بازنمی گشتم.» شاید در سرتاسر ادبیات صوفیانه نتوان چنین کلمه ای را پیدا کرد که در یک جمله، اختلاف روانشناختی میان دو نوع خودآگاهی پیغمبرانه و صوفیانه را به این خوبی آشکار سازد.»

19 از نظر اقبال مرد باطنی یا همان عارف پس از انجام مراحل سیر و سلوک و بدست آوردن یک آرامش و اطمینان، بازگشتش به این جهان تنها بر حسب ضرورت می باشد و درواقع بازگشت عارف برای بشریت هیچ سود و ثمره ای ندارد. به عبارت دیگر عارف در گوشه ی عزلت و خلوت خود، هیچ توجهی به اجتماع ندارد و اساسا دارای روح تعهد در برابر جامعه نمی باشد. اما پیامبر با بازگشت خود قصد دارد، در جریان زمان وارد شود و بر جریان تاریخ تأثیر بگذارد و جهان تازه ای از کمال مطلوب ها را خلق کند. در همین مورد استاد مطهری معتقد است، پیامبران در ابتدا درد خدا دارند که درد خداجویی است، وقتی به سوی او عروج کرده و بالا می روند و از آن سرچشمه سیراب می شوند، درد خلق پیدا می کنند، فرق خودآگاهی پیامبر و عارف همین است. استاد مطهری در مورد قدرت سازندگی پیامبران که از روح تعهد اجتماعی آنان سرچشمه می گیرد، معتقد است که پیامبران برای ساختن فرد و جامعه ی انسانی و رسیدن به سعادت بشری به نیروها تحرک و سامان می بخشند.20 ولی جهت سازندگی عارف خود او می باشد و چندان به سعادت دیگر انسان ها نمی اندیشند. او در ادامه برای تبیین کلام خود به این مطلب اقبال اشاره می نماید: «راه دیگر برای داوری ارزش تجربه ی دینی یک پیغمبر (حقیقی بودن رسالتش و واقعیت داشتن اتصال درونیش با خدا)، آزمون انسانیتی است که او ایجاد کرده و نیز توجه به فرهنگ و تمدنی است که از رسالت وی برخاسته است.21» به همین دلیل انسان کامل در ادبیات فکری اقبال، انسانی است که هم در صحنه ی حیات اجتماعی حضور دارد و هم در اوج تمایلات سیر و سلوک عرفانی به سر می برد. به تعبیر استاد مطهری این انسان کامل و نمونه ی خواسته شده از طرف اسلام که در اوج خلوت عارفانه ی خویش، باز هم در صحنه ی مسئولیت های اجتماعی، حد اعلای حساسیت را به همراه دارد، امام علی(ع)22 می باشد.

تأمل و تعمق در متون اسلامی

اقبال در دیباچه ی کتاب «احیای فکر دینی در اسلام» قرآن را کتابی می داند که بر عمل بیش از اندیشه تأکید کرده است.23 اقبال عاشق و شیدای قرآن است و بازگشت به این کتاب الهی را سرلوحه ی افکار و اندیشه های خود قرار می دهد. او با توجه به تعلیمات اولیه و متأثر از کلام پدرش که به او گفته بود: «وقتی قرآن تلاوت می کنی فکر کن قرآن بر تو نازل شده است، یعنی هم کلام خدا شده ای.» با قرآن کتاب خدا، مأنوس شد و این اُنس تا لحظات پایانی عمر او ادامه داشت، او در اشعار خود نیز به آن توجه خاص داشت:

نقش قرآن چونکه بر عالم نشست نقش های پاپ و کاهن را شکست

فاش گویم آنچه در دل مُضمر است این کتابی نیست چیزی دیگر است

چونکه در جان رفت، جان دیگر شود جان دیگر شد، جهان دیگر شود

از نظر اقبال، قرآن نخستین منبع فقه اسلامی است و چون این کتاب مقدس اصل حرکت؛ یعنی اجتهاد را می پذیرد، بنابراین نمی تواند مخالف اندیشه ی تکامل باشد.24 اقبال درصدد است تا با کمک قرآن به پاکسازی دین از خرافات و پیرایه ها همت گمارد و جایگاه از دست رفته ی قرآن را که در بین مسلمانان به فراموشی سپرده شده بود، بازگرداند.

استاد مطهری در بحث «عوامل تصفیه ی تفکر اسلامی» در جلد اول کتاب «اسلام و مقتضیات زمان» اولین دستگاه تصفیه ای را که اسلام به وسیله ی آن سعی در پاکسازی دین اسلام از آلودگی ها نموده است خود قرآن می خواند.25 شهید مطهری در راه احیای متون اسلامی توجه خاصی به «نهج البلاغه» می نماید و در مقدمه ی کتاب «سیری در نهج البلاغه» چنین بیان می دارد: «بیگانگی یک عالم سنی با نهج البلاغه چندان عجیب نیست، عجیب این است که نهج البلاغه در دیار خود، در میان شیعیان علی، در حوزه های علمیه ی شیعه، «غریب» و «تنها» است، همچنانکه خود علی غریب و تنهاست.26» شهید مطهری یادآوری می کند که جامعه ی اسلامی این کتاب «نهج البلاغه» را نمی شناخت... و روح و محتوای نهج البلاغه از همگان مخفی بود.27 آن شهید بر همین اساس و برای احیای متون اسلامی کتاب هایی؛ مانند «سیری در نهج البلاغه»، «شناخت قرآن» و... را تدوین می نماید، تا بدین وسیله برای بازسازی تأمل و تعمّق در متون اسلامی و احیای آنان خدمتی به جهان اسلام کرده باشد.

در خاتمه یادآوری این نکته لازم است که گرچه استاد مطهری با نگرش و اندیشه ی احیایی و بازسازی تفکر دینی وارد بسیاری از مقولات شده است، ولی در این تفکر خود را وام دار علامه اقبال لاهوری می داند. برای مثال شهید مطهری در کتاب «مسأله ی شناخت» در بحث «تاریخ منبع دیگر شناخت» از اقبال تقدیر می نماید و می نویسد: «باید از اقبال لاهوری تقدیر کرد که در کتاب «احیای فکر دینی» بیش از هر کس دیگر متوجه این مسأله شده است. البته اصل مسأله را دیگران هم گفته اند، ولی من مسأله ی «تاریخ به عنوان یکی از منابع شناخت» را برای اولین بار در کتاب اقبال دیده ام.28 این کلام استاد مطهری اشاره ای به این کلام علامه اقبال لاهوری در کتاب «احیای فکر دینی در اسلام» است که می گوید: «تاریخ یا به زبان قرآن «روزهای خدا»، منبع سوم علم و معرفت است.29 و در پی آن بحث مفصلی را در این باره که قرآن، تاریخ را منبع سوم معرفت بشری می داند مطرح می کند و با این بیان یکی از اساسی ترین اصول نقادی گری تاریخی قرآن را در اختیار ما می گذارد. استاد مطهری نیز با همین نگرش احیایی به احیای علوم و معارف اسلامی می پردازد، اما از آنجایی که استاد پرورش یافته ی حوزه های علمی شیعه است، معتقد است که نوآوری در شیوه ی آموزش این علوم (فقه، اصول، منطق، فلسفه، کلام، عرفان) کمک زیادی به رشد و شکوفایی دین در دنیای جدید می نماید. وی درس ها و کتاب های آشنایی با علوم اسلامی را در همین راستا تهیه و تنظیم می نماید.

اقبال معتقد است که برای احیای علوم و معارف اسلامی باید مدارس اسلامی به سبک جدید تشکیل شود و در آنها علاوه بر تدریس علوم قدیمه ی اسلامی، علوم جدید؛ مانند ریاضی، اقتصاد، فیزیک، شیمی، تاریخ و... تعلیم داده شود. حتی اقبال پا را فراتر گذاشته و در نظر دارد، به این دانشجویان هنر و فن معماری اسلامی، زبان های انگلیسی، آلمانی و فرانسوی را تعلیم دهد30 و اساسا اصلاح دستگاه تعلیم و تربیت فقهی در کشورهای اسلامی و توسعه و آمیختن آن با تحصیلات حقوقی جدید را یگانه راه حل به شمار می آورد.31

اما شهید مطهری به این هم بسنده نکرده و به چهره ی مبارزاتی اسلام، با طرح مباحث مختلفی ازجمله: «حماسه ی حسینی»، در جاذبه و دافعه ی علی(ع)، قیام و «انقلاب مهدی(عج)» می پردازد. استاد مطهری همانند اقبال برای بازشناسی چهره های انقلابی معاصر در سطح جهانِ اسلام اقدام به تهیه ی کتاب هایی؛ مانند: «نهضت های اسلامی در صدساله ی اخیر» می نماید که این همانند کاری است که اقبال در معرض چهره هایی؛ چون امام علی(ع)، حضرت فاطمه(س)، امام حسین(ع) و سید جمال الدین اسدآبادی در اشعار، سخنرانی ها و کتابهایش می نماید:

مُسلم اول شه مردان علی عشق را سرمایه ایمان علی

مریم از یک نسبت عیسی عزیز از سه نسبت حضرت زهرا عزیز

رمز قرآن از حسین آموختیم زآتش او شعله ها اندوختیم

سیدالسادات مولانا جمال زنده از گفتار او سنگ و سفال32

و بالاخره اقبال سیدجمال را اولین نوگرای دینی در عصر حاضر می داند که حلقه ی اتصال میان گذشته و آینده می باشد.33 استاد مطهری هم در نهضت های اسلامی در صدساله ی اخیر معتقد است اقبال، قهرمانان اسلامی را از لابلای تاریخ بیرون می کشد و در پیش چشم مسلمانان قرار می دهد تا عظمت های آنان را یادآور شود.

نتیجه گیری

در اکثر آثار استاد شهید مطهری، به صورت مستقیم و غیرمستقیم نام و نشانی از افکار و اندیشه های اقبال لاهوری و بهره برداری از آنان یافت می شود. استاد مطهری اقبال را یک قهرمان اصلاح34، مصلح بزرگ اسلامی35، متفکر بزرگ اسلامی36 و در نهایت اینکه مانند امام علی(ع) مورد هجوم تنگ نظران و کج فهم ها قرار گرفتن و مورد تکفیر و تفسیق واقع شدن می داند.37 از نگاه استاد مطهری، اقبال حق عظیمی بر جامعه ی اسلامی دارد38.

پی نوشت ها:

1. همان، ص 179.

2. مرتضی مطهری، اسلام و مقتضیات زمان، جلد اول، چاپ پانزدهم، تهران: صدرا، بهمن 1378، ص 233.

3. همان، ص 241.

4. مرتضی مطهری، روحانیت، چاپ اول، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه ی علمیه قم، اردیبهشت 1365، ص 71 الی 73.

5. محمد اقبال لاهوری، پیشین، ص 188.

6. مرتضی مطهری، ده گفتار، چاپ سیزدهم، تهران: صدرا، اسفند 1376، ص 151.

7. اقبال لاهوری، پیشین، ص 11.

8. همان، ص 13.

9. مرتضی مطهری، ده گفتار، پیشین، ص 173.

10. مرتضی مطهری، حق و باطل به ضمیمه ی احیای تفکر اسلامی، چاپ شانزدهم، تهران: صدرا، آذر 1376، ص 71ـ72.

11. جاوید اقبال، زندگی و افکار علامه اقبال لاهوری، جلد 2، ترجمه شهیندخت کامران مقدم، چاپ دوم، تهران: شرکت به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)، 1372، صص 10، 286، 287.

12. مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین)، زمستان 1362، ص 376، 386، 395.

13. محمد اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی، چاپ سوم، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، 1366، ص 93.

14. اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، پیشین، ص 182.

15. اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی، پیشین، ص 476.

16. مرتضی مطهری، نهضت های اسلامی در صدساله ی اخیر، قم: صدرا (بی تا)، صص 53 و 54.

17. مطهری، ده گفتار، پیشین، ص 134.

18. مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، چاپ 25، تهران: صدرا، فروردین 1374، ص 204.

19. اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، پیشین، ص 143.

20. مرتضی مطهری، مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، قم: صدرا (بی تا)، صص 151 و 304.

21. اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، پیشین، ص 144.

22. مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، پیشین، ص 337.

23. اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، پیشین، ص 1.

24. همان، ص 189 و 190.

25. مطهری، اسلام و مقتضیات زمان، جلد اول، پیشین، ص 132.

26. مرتضی مطهری، سیری در نهج البلاغه، چاپ شانزدهم، تهران: صدرا، مرداد 1377، ص 11.

27. همان، ص 15.

28. مرتضی مطهری، مسأله ی شناخت، چاپ یازدهم، تهران: صدرا، بهمن 1376، ص 77.

29. اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، پیشین، ص 159.

30. جاوید اقبال، زندگی و افکار علامه اقبال لاهوری، جلد اول، ترجمه شهیندخت کامران مقدم، چاپ دوم، تهران: شرکت به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)، 1372، صص 288ـ289.

31. اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، پیشین، ص 200.

32. اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی، پیشین، صص 114، 158، 186، 353.

33. اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، پیشین، ص 113.

34. مطهری، نهضت های اسلامی در صدساله اخیر، پیشین، ص 50.

35. مطهری، حق و باطل به ضمیمه احیای تفکر اسلامی، پیشین، ص 68.

36. مرتضی مطهری، سیری در سیره نبوی، چاپ دهم، تهران: صدرا، پاییز 1371، ص 18.

37. مرتضی مطهری، جاذبه و دافعه علی(ع)، قم: صدرا (بی تا)، ص 167.

38. مطهری، نهضت های اسلامی در صدساله اخیر، پیشین، ص 54.